

A scenic background image featuring a bright orange and yellow sunset sky over a dark, choppy ocean. In the foreground, dark, silhouetted rocks are visible, partially submerged in the water. The overall mood is serene and dramatic.

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و پنجاه و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۰ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

چند می باشی اسیر این و آن؟
گر برون آیی ازین، آنت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

ای انسان، چقدر می خواهی در ذهن بمانی و اسیر این همانیدگی و آن همانیدگی باشی؟ اگر از ذهنت بیرون
بیایی، من به صورت بی نهایت خودم در تو مستقر می شوم تا به من زنده شوی.

ای صدف، چون آمدی در بحر ما
چون صدفها گوهرافشانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا در این بیت انسان را به صدف تشبیه می کند.] ای صدف، تو اکنون خالی هستی اما اگر فضا را بگشایی و به بحر یکتایی بیایی پر از گوهر می شوی و مانند صدف هایی چون مولانا گوهرافشانی می کنی.

بر گلویت تیغها را دست نیست
گر چو اسماعیل قربانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵
اسماعیل: اشاره به قربانی شدن اسماعیل به دست پدرش ابراهیم(ع) دارد.

اگر تسلیم باشی و اجازه دهی تو را از بزرگ ترین همانیدگی ات رها کرده و من ذهنی تو را مانند اسماعیل قربانی کنم، در این صورت دیگر تیغ های بیرونی گلویت را نمی برند و حوادث و اتفاقات روی تو هیچ تأثیری نخواهد گذاشت.

چون خلیلی، هیچ از آتش مترس
من ز آتش صد گلستانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵
خلیل: اشاره به گلستان شدن آتش بر ابراهیم (ع) است.

تو نیز مانند ابراهیم خلیل هستی که بر آتش نمرود وارد شد. پس فضا را باز کن و به هیچ وجه از آتش درد
هشیارانه و جدا شدن از همانیدگی هایت نترس. چرا که درد هشیارانه رها شدن از همانیدگی ها برایت تبدیل به
گلستان می شود و غم من ذهنی جایش را به شادی اصیل زندگی خواهد داد. [در ابتدای راه آزاد شدن از
همانیدگی ها سختی های بسیاری وجود دارد و من ذهنی دردهای زیادی ایجاد می کند، اما در صورتی که فضا را باز
نگه دارید و صبر داشته باشید، خواهید دید شادی و آرامش ناشی از کوچک شدن من ذهنی سراسر وجودتان را
پر می کند و شما به عنوان هشیاری حضور بزرگ تر می شوید.]

(قرآن کریم، سورۀ انبیا (۲۱)، آیه ۶۹)

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»
«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش.»

[هر کس بداند همانیده است و فضا را باز کند، من ذهنی اش شروع به ایجاد درد می کند. اما در صورتی که فضا را باز نگه دارد، درد هشیارانهاش فوراً تبدیل به شادی می گردد.]

دامنِ ما گیر اگر تَر دامنِ
تا چو مه از نور دامانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵
-تَر دامن: مجازاً مجرم و گناهکار

اگر دامت به گناه همانیده شدن با چیزهای این جهانی آلوده شده، با فضاگشایی دامن ما را بگیر و مرکزت را
عدم نگه دار. در این حالت من از طریق تو خودم را بیان می‌کنم و تو تبدیل به ماهی می‌شوی که دامنی پر از نور
داری. [ای انسان، توجه کن که تنها شانسِ تو من هستم.]

من هُمایم، سایه کردم بر سرت
تا که افریدون و سلطانت کنم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵
—هما: قَدْما معتقد بودند که اگر پرندۀ هُمای بر سر کسی سایه اندازد، به پادشاهی می‌رسد.
اَفریدون: فریدون، پادشاهِ داستانی ایران، در این جا به معنی سلطان و مقتدر.

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] من مانند یک پرندۀ هُمای بالای سَرت پرواز می‌کنم و سایه‌ام بر روی تو
افتاده‌است. اگر تو ذهنت را ساکت کنی و به من گوش دهی، روی سرت می‌نشینم و تو را تبدیل به پادشاهی
مقتدر همچون افریدون خواهم کرد.

هین قرائت کم کن و خاموش باش
تا بخوانم عین قرائت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

این قدر با ذهنت حرف نزن، سکوت کن تا من بتوانم تو را بخوانم و تبدیل به کتاب ارزشمندی چون قرآن کنم.
[بنابراین هر انسانی یک کتاب باارزشی است که نباید خودش را با من ذهنی بخواند، بلکه باید سکوت کند تا خداوند آن را بخواند و بیرون و درونش را درست کند.]

عاشقی بر من، پریشانیت کنم، نیکو شنو
کم عمارت کن، که ویرانت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید: ای انسان، خوب به سخنم گوش کن. وقتش رسیده به‌جای نگاه سطحی به ابیات و درآوردن آن‌ها به‌صورت مفاهیم ذهنی، فضا را باز کنی تا این دانش جذب جانت شود.] تو حقیقتاً عاشق من هستی پس من تمام چیزهایی که با من ذهنی ساخته‌ای به‌هم خواهم ریخت و تو را پریشان می‌کنم. همچنین اصلاً با من ذهنی‌ات به‌دنبال آبادانی نباش که من آن را ویران خواهم کرد.

گر دو صد خانه کنی زنبوروار و موروار
بی‌کس و بی‌خان و بی‌مانت کنم، نیکو شنو

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

ای انسان، خوب گوش کن، اگر مثل زنبور و مورچه صدها خانه از همانیدگی‌هایت بسازی، من هرچه را با ذهنت بسازی خراب می‌کنم و تو را بی‌خانمان خواهم کرد.

تو بر آنکه خلق مست تو شوند از مرد و زن
من بر آنکه مست و حیرانت کنم، نیکو شنو

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

تو قصد داری با عمل کردن برحسب من ذهنی و جلب تأیید و توجه دیده شوی تا مردم مست و حیرانت شوند،
اما این را خوب بدان، من می‌خواهم تو را با انداختن همانیدگی‌هایت، مست و حیران خودم سازم.

چون خلیلی، هیچ از آتش مترس، ایمن برو
من ز آتش صد گلستانت کنم، نیکو شنو

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

—خلیل: اشاره به گلستان شدن آتش بر ابراهیم(ع) است.

تو همچون ابراهیم خلیل هستی، پس فضای درونت را باز کن و از آتش درد هشیارانه نترس. برای شناخت همانیدگی‌هایت رو به جلو حرکت کن، هیچ خطری تو را تهدید نمی‌کند. این را بشنو که من آتش دردهای هشیارانه را برایت به صد گلستان مبدل می‌سازم.

گر که کافی تو را چون آسیای تیزگرد
آورم در چرخ و گردانت کنم، نیکو شنو

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

اگر از نظر انباشتگی دانش ذهنی به‌اندازه کوه قاف بوده و به دنبال نشان دادن خود به دیگران و کسب تأیید و توجه از آن‌ها هستی، این را خوب بدان که تو را مانند آسیایی که بسیار تند می‌گردد به چرخش درمی‌آورم تا فضای درونت باز شده و از همانیدگی‌های جامد در مرکزت چیزی باقی نماند.

ور تو افلاطون و لقمانی به علم و کرّ و فرّ
من به یک دیدار نادانت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴
-افلاطون و لقمان: هردو در دانایی و حکمت شهرت داشته‌اند.
-کرّ و فرّ: شکوه و جلال

اگر با کسب دانش‌های این‌جهانی از نظر علم فلسفه در حد افلاطون، و از نظر دانایی مانند لقمان هستی و به
این ترتیب در ذهن شکوه و جلال کسب کرده‌ای، بدان که اگر با انداختن همانیدگی‌ها یک‌بار با من دیدار کنی و
به حضور زنده شوی، به نادانی خود در من‌ذهنی پی می‌بری.

تو به دست من چو مرغی مرده‌ای وقت شکار
من صیادم، دامِ مرغانت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

من ذهنی تو در دست من مانند مرغ مرده‌ای در دست شکارچی ست. پس این را بشنو! من مثل صیاد تو را به دامی برای مرغان همانیده تبدیل می‌کنم تا فضای درونت باز شده و به حضور زنده شوی.

بر سر گنجی چو ماری خفته‌ای ای پاسبان
همچو مار خسته پیچانت کنم، نیکو شنو

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴
–خسته: زخمی

این چنین که در افسانه من ذهنی نسبت به پند بزرگانی چون مولانا گر شده‌ای و اجازه نمی‌دهی این ابیات روی تو کار کنند، مانند ماری هستی که بر سر گنج حضور درونت به پاسبانی مشغولی، اما از وجود گنج خبر نداری. در حالی که می‌توانی به صورت فضای گشوده‌شده پاسبان حضورت باشی. این را بدان تو را که در پی حفظ افسانه من ذهنی هستی همچون ماری می‌کنم که زخمی شده و به دور خود پیچیده است.

ای صدف چون آمدی در بحرِ ما غمگین مباش
چون صدفها گوهرافشانست کنم، نیکو شنو

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

ای انسان که در ابتدا مانند صدفی بدون گوهر هستی، چون قدم در دریای یکتایی ما گذاشتی غم به دل راه نده.
آگاه باش که تو را همچون مولانا به صدفی تبدیل می‌کنم که وجودش خاصیت گوهرافشانی داشته باشد.

خُنک جانی که بِرِ بامش همی چوبک زَنَد امشب
شود همچون سحر خندان، عطایِ بی عدد بیند

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲
—چوبک زدن: پاسبانی کردن، نگهبانی کردن

خوشا به حال انسانی که در این لحظه بر بام خداوند مشغول پاسبانی است، یعنی هشیارانه و به صورت فضای گشوده شده مراقب است تا من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها هشیاری حضورش را ندزدند. در نتیجه در این لحظه تاریک، ذهنش به واسطه مرکز عدم و با آمدن روشنایی حضور مانند فرا رسیدن سحر می‌خندد و عطای بی‌پایان خداوند را مشاهده خواهد کرد.

بر گلویت تیغها را دست نی و زخم نی
گر چو اسماعیل قربانت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴
-اسماعیل: اشاره به قربانی شدن اسماعیل به دست پدرش ابراهیم(ع) دارد.

آگاه باش اگر همچون اسماعیل خودت را به من بسپاری تا من ذهنی‌ات را قربانی کنم آگاه دیگر تیغ
همانیدگی‌ها گلوی حضورت را نخواهد برید و دست من‌های ذهنی به تو نخواهد رسید.

دامن ما گیر اگر تردامنی، تردامنی
تا چو مه از نور دامانت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴
-تردامن: مجازاً مجرم و گناهکار

ای کسی که به دلیل بودن در من‌ذهنی گناهکار محسوب می‌شوی، اگر دامن حضورت به وسیله همانیدگی‌ها آلوده
شده پس فضا را باز کن تا من به مرکزت بیایم و مانند ماه با نور خودم دامنی از نور حضور برایت فراهم کنم و
تو به عنوان امتداد من آن نور را منعکس کنی.

من هُمَايِم، سایه کردم بر سرت از فضل خود
تا که آفریدون و سلطانت کنم، نیکو شنو

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴
–هما: قَدْما معتقد بودند که اگر پرنده هُمای بر سر کسی سایه اندازد، به پادشاهی می‌رسد.
–آفریدون: فریدون، پادشاهِ داستانی ایران، در این جا به معنی سلطان و مقتدر.

این را بدان، من همان هُمای سعادت هستم که در اثر فضاگشایی سایه فضل و رحمت بر سرت گسترده شده تا
تو را به مقام پادشاهی برسانم، یعنی جایگاهی که تمام چیزهای این جهانی بنده تو شوند و دیگر هیچ همانیدگی
تو را به سمت خود نکشد و اسیر آن نشوی.

عقل، قربان کُن به پیش مصطفیٰ
حَسْبِيَ اللَّهُ كُوْهٍ اللَّهُامْ كَفَىٰ

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل من ذهنی خود را در پیشگاه مصطفی، این هشیاری برگزیده که از فضای گشوده شده به دست می آید، قربانی کن و بگو خداوند برای من کافی است، زیرا خداوند بسنده است.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶)
«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»
«آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست؟»

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸)
«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ...»
«بگو: خدا برای من بس است.»

جز خضوع و بندگی و، اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳
-اضطرار: درمانده شدن، بی‌چارگی

در بارگاه خداوند به غیر از فضاگشایی، تواضع، خدمت و اقرار به این که چاره‌ای جز پناه بردن به خدا نداریم،
هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

هین قرائت کم کن و خاموش باش و صبر کن
تا بخوانم، عینِ قرأت کنم، نیکو شنو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۴

این را از من بشنو که باید در این لحظه با خاموش کردن ذهنیت و سکوت درونت، فضا را باز کنی و صبر داشته باشی تا با از بین بردن من‌ذهنی‌ات، تو را به‌عنوان امتداد زندگی بخوانم. سپس خواهی دید که درونت مانند قرآن کتابی با ارزش و شگفت‌انگیز است که وقتی بیان شود، زندگی درون و بیرونیت را تغییر خواهد داد.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور
پایان



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۰ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشان علت است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵
-جذوب: جذب کننده

صبر کردن [یعنی فضاگشایی و فضا را گشوده شده نگه داشتن] و خاموش کردن ذهن از طریق عدم مقاومت و قضاوت، جذب کننده شدید رحمت خداوند است، اما رفتن به ذهن و خداوند را به صورت جسم و نشان، جست و جو کردن، نشان دهنده مرض همانیدگی و هشیاری جسمی است.

أَنْصِتُوا بِبَذِيرٍ تَا بَرِ جَانِ تُو
أَيِدَا از جَانَانِ جَزَايِ أَنْصِتُوا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶
-أَنْصِتُوا: خاموش باشید.

ای انسان، فرمان الهی «خاموش باشید» را بپذیر، فضا را بگشا تا از طرفِ خداوند پاداش خاموشیِ ذهنت را دریافت کنی، یعنی به خدا زنده شوی.

أَنْصِتُوا رَا گُوشِ کُن، خاموش باش
چُونِ زَبَانِ حَقِ نَگَشْتِی، گوش باش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

ای انسان، فرمان «خاموش باشید» را گوش کن و با فضاگشایی ذهنت را خاموش کن. تا زمانی که آن قدر فضا را نگشودی که مرکزت عدم بشود و زندگی از طریق تو سخن بگوید، فقط گوش کن.

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید
در این عشق چو مردید، همه روح پذیرید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶

[مولانا در این بیت از زبان زندگی خطاب به انسان ها می گوید:] با کوچک شدن نسبت به من ذهنی و انداختن همانیدگی ها بمیرید. هرگاه در این مسیر با فضاگشایی و مرکز عدم نسبت به من ذهنی مردید، به وحدت با زندگی دست یافته و عشق را تجربه می کنید. در نتیجه با پیدا کردن شادی بی سبب به زندگی زنده شده و دارای روحی شاداب و بانشاط می شوید.

بمیرید، بمیرید و زین مرگ مترسید
کزین خاک برآیید، سماوات بگیرید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶

مولانا در ادامه با تأکید بر لزوم مردن نسبت به من ذهنی می گوید: از چنین مردنی نترسید زیرا اگر به واسطه آن از روی خاک همانیدگی ها بلند شوید، می توانید به آسمان پهناور درون و فضای یکتایی دست یابید.

بمیرید، بمیرید و زین نفس ببرید
که این نفس چو بند است، و شما همچو اسیرید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶

[ای انسان‌ها] نسبت به من ذهنی بمیرید و از این فضای ذهن دل کنده و آن را دور بیندازید، زیرا فضای محدود ذهن مانند زندان است و شما هم مانند زندانیان در بند من ذهنی اسیر هستید.

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بگش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰
-عش: آشیانه پرندگان

ای انسان، هشیاری اصلی تو در اثر جذب خداوند، به طور ناگهانی هم چون مرغی از آشیانه ذهن به سوی اصل خود که زندگی ست می پرد. بنابراین هرگاه فضای درونت گشوده شد و آفتاب زندگی از مرکز طلوع کرد، دیگر شمع من ذهنی ات را خاموش کن، یعنی بر حسب سبب سازی های ذهن نبین.

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱
–گذاره: آنچه از حد در گذرد، گذرنده.

وقتی چشم‌ها نافذ شوند و بتوانند از تفاوت‌های سطحی انسان‌ها بگذرند و زندگی را در آن‌ها ببینند، آن وقت دیدشان براساس نور هشیاری نظر می‌شود. چنین چشمِ عدم‌بینی در انسان‌ها من‌ذهنی را نمی‌بیند، بلکه مغز و زندگی را می‌بیند و فضا را در اطراف رفتار آن‌ها می‌گشاید و قضاوت نمی‌کند.

بیند اندر ذره خورشید بقا
بیند اندر قطره، کل بحر را

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲
–بحر: دریا

[انسانی که با نور خدا می‌بیند] در هر ذره، یعنی در وجود هر کسی فارغ از این که من ذهنی دارد یا نه، خورشید ابدیت و بی‌نهایت زندگی را می‌بیند که در اثر فضاگشایی می‌تواند از مرکز او طلوع کند و همچنین در وجود هر انسانی به‌عنوان قطره، کل دریای زندگی، کل خداوند، را می‌بیند که می‌تواند به آن زنده شود.

ره آسمان دروِست، پر عشق را بجنبان
پر عشق چون قوی شد، غم نردبان نماند

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

راه رسیدن به آسمان یکتایی از درون انسان باز می‌شود. بعد از این که من ذهنی را کوچک کردی، آسمان‌های درونت یکی پس از دیگری باز می‌شوند. بنابراین با عدم کردن مرکزت بال و پر عشق را تکان بده. هرگاه در اثر فضاگشایی مداوم این بال و پر عشق در تو قدرت گرفت، دیگر غصه نردبان را نداشته باش، یعنی با ذهن به فکر چگونگی جدایی از دردها و همانیدگی‌هایت نباش.

[بلکه فقط با صبر، شکر و فضاگشایی روی خودت کار کن و به ابیات مولانا متعهد باش. با تکرار خواهی دید که زندگی خودش را از درون به تو نشان خواهد داد.]

یکی تیشه بگیرد پی حفره زندان
چو زندان بشکستید، همه شاه و امیرید

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶

پس برای آزاد شدن از زندان ذهن تیشه فضاگشایی را بردارید و با کندن همانیدگی‌ها در این زندان سوراخ ایجاد کنید. وقتی توانستید با از بین بردن همانیدگی‌ها در زندان ذهن شکافی بزرگ به وجود بیاورید تا نور زندگی وارد شود، آن وقت است که آزاد شده و شاه و امیر می‌شوید. [به شرطی که این شکاف را با همانیدگی‌های دیگر پر نکنید.]

بمیرید، بمیرید به پیش شه زیبا
بر شاه چو مردید، همه شاه و شهیرید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶
-شهیر: نامی، بلندآوازه

پس با گشودن فضای درون و کوچک کردن من ذهنی، در برابر یگانه شاه زیبای زندگی، خداوند، نسبت به من ذهنی بمیرید. به محض این که این چنین مردنی را تجربه کردید، به زندگی زنده شده و از جنس او می شوید. همچنین به عنوان بی نهایت خداوند در تمام کائنات به شهرت می رسید.

بمیرید، بمیرید و زین ابر برآید
چو زین ابر برآید، همه بدر منیرید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶
-منیر: روشن، درخشان

[ای انسان‌ها] نسبت به من ذهنی بمیرید تا از ابر همانیدگی‌ها که جلوی ماه حضور را گرفته فراتر روید. به این ترتیب می‌توانید مانند ماه شب چهارده نورافشان شوید.

این جهان زندان و ما زندانیان
حفره کن زندان و خود را وارهان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۲

این جهان ذهن که با آن همانیده شده‌ایم زندان و ما نیز همچون زندانیان آن هستیم. با ابزار فضاگشایی و حضور در این زندان حفره ایجاد کن تا بتوانی خودت را از هم‌هویت‌شدگی‌های این جهانی نجات دهی.

حدیث

«الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ.»
«دنیا زندان مومن و بهشت کافر است.»

[اگر با دل بستن به همانیدگی‌ها با خوشی‌ها هم‌هویت شده و از آن‌ها کام می‌جویی، بدان که دنیا زندان توست.]

هست این دگان کرای، زود باش
تیشه بستان و تگش را می‌تراش

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱
–تک: ته، قعر، عمق

ای انسان، این دکان جسمت کرایه‌ای است و به‌زودی با مرگ تو متلاشی خواهد شد. پس زود باش، تیشه
فضاگشایی به‌دست گیر و پایه من‌ذهنی را بتراش تا به خرد و عشق الهی دست پیدا کنی.

دوزخ‌ست آن خانه کآن بی روزن است
اصلِ دین، ای بنده روزن کردن است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

خانه‌ای که در آن دریچه‌ای برای ورود نور وجود ندارد مانند جهنمی تاریک است. همچون انسانی که به‌عنوان هشیاری با چیزها همانیده شده، در خانهٔ ذهنش زندگی می‌کند و فاصلهٔ بین فکرهايش را که به منزلهٔ روزن است می‌بندد، بنابراین ذهن برایش مثل یک جهنم می‌شود.

ای بندهٔ خدا بدان که اصل و حقیقت دین، باز کردن فضای درون است تا روزن و دریچه‌ای در قلب انسان به‌سوی زندگی باز شود.

تیشه هر بیشه‌ای کم زن، بیا
تیشه زن در کندنِ روزن، هلا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۵

ای انسان به جای این که وقت را در ذهن تلف کنی و با بحث و جدل مشغول تیشه زدن و کار در بیشه ذهنت باشی، بهتر است از طریق فضای گشوده شده و با استفاده از تیشه هشیاری حضور و مرکز عدم در این زندانِ ذهن روزنی به سوی زندگی باز کنی.

خموشید، خموشید، خموشی دم مرگ است
هم از زندگی ست این که ز خاموش نفیرید

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶
—نفیر: روی گردان

[مولانا در این بیت و در ادامه تأکید بر کوچک شدن و مردن نسبت به من ذهنی می گوید:] خاموش باشید، خاموش باشید. یعنی من ذهنی را ساکت کرده و براساس آن حرف نزنید. زیرا با خاموشی و سکوت است که می توانید نسبت به من ذهنی بمیرید و سپس از پایگاه زندگی شروع به جوش و خروش کنید. همچنین اگر در پی خاموشی ذهن نبوده و از آن گریزان هستید، پس هنوز به ذهن زنده‌اید و در من ذهنی زندگی می کنید. [تا زمانی که من ذهنی حرف می زند و شما نیز از خاموشی گریزان هستید بدانید که این راه مورد قبول زندگی نیست.]

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
—دُودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی فریبکار که اولین کسی که فریب می دهی خودت هستی، مرضی بدتر از داشتنِ من ذهنی و پندار
کمال در جهان وجود ندارد.

در تگ جو هست سرگین ای فتی^۱
گرچه جو صافی نماید مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
-تگ: ژرفا، عمق، پایین
-فتی: جوان، جوانمرد

ای جوان، در ته جوی ذهنت، دردهایی هم چون حسادت، ترس، خشم، نگرانی و احساس گناه ته نشین
شده است. اگرچه پندار کمال تو به ظاهر آن جوی را در نظرت پاک و آرام نشان می دهد. [اگر شما پتانسیل
خشمگین شدن و یا دیگر هیجانات مخرب من ذهنی را دارید، حتماً حیثیت بدلی ناموس و من ذهنی هم دارید.]

کرده حق، ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
-حدید: آهن

خداوند ناموس پندار کمال و آبروی مصنوعی و توهمی من ذهنی را مانند صد من آهن کرده که به صورت زنجیری
نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته شده است. چه بسیارند انسان‌هایی که در زندان ناپدید ذهن
بوده، در افکارشان می‌گردند و نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند. [ناموس، درد و پندار کمال به هم مرتبط هستند اگر
ما هر کدام را کوچک‌تر کنیم آن دوتای دیگر هم کوچک‌تر می‌شوند.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۵۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید